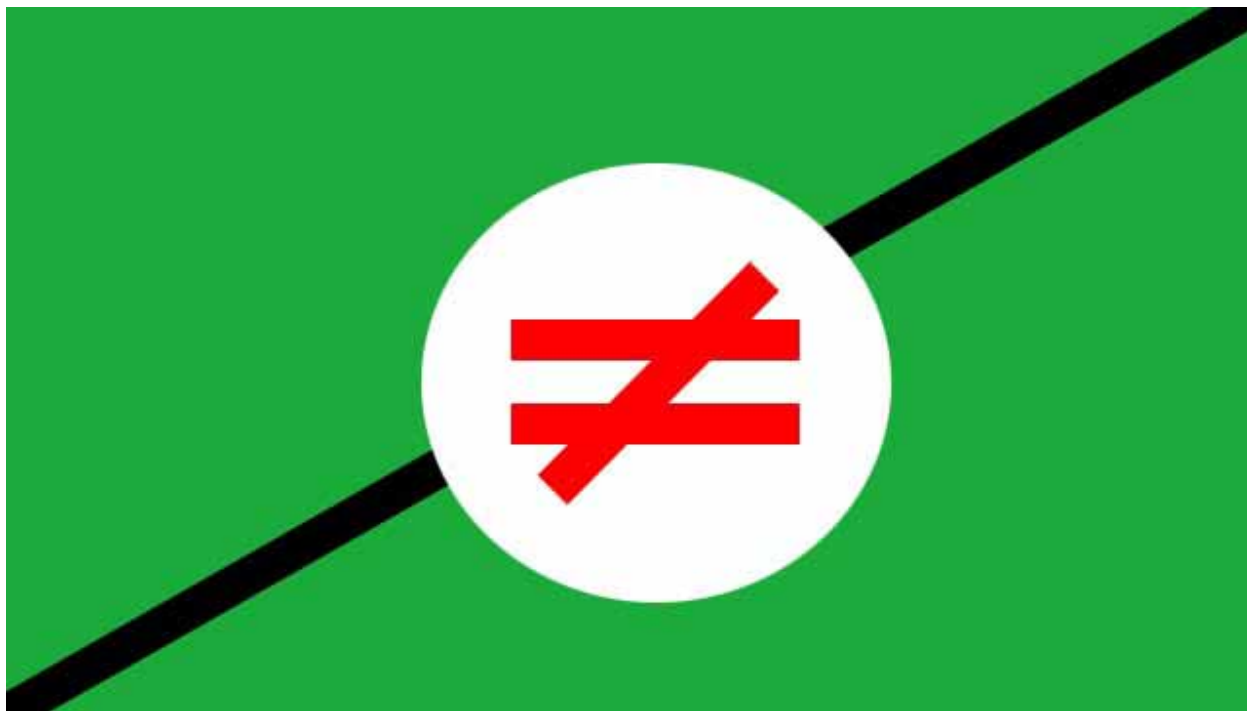


# درفش مکتب پان ایرانیسم



انقطاع , ناصر (2005), پنجاه سال تاریخ با پان ایرانیستها, لس آنجلس : شرکت کتاب

<http://farda.us/>

بصورت تمسخر، علیه این گروه نوپا نوشتند. ]

از آن میان مقاله‌ی گسترده‌ای بقلم «رسول پرویزی» که آن روزها توده‌ای بود، در روزنامه‌ی «نیسان» زیر سرنویس «قاج زین را بگیرید، اسب سواری پیشکشان» چاپ شده بود که بسختی پان ایرانیست‌ها را بباد مسخره و ریشخند گرفته بود. همچنین روزنامه ایران ما در بخشی از مقاله خود در آن روزها نوشت:

«ما، شش هزار سال تاریخ داریم، ملت ایران شش هزار سال عمر دارد. اکثریت فرزندان‌ش یک تبیان درست و حسابی و بی‌وصله ندارند. کودک دبستانی آن، برای ده شاهی روزانه، باید دوات همسالان خود را بدزدد. حالا چگونه می‌خواهیم قفقاز و ازبکستان را بگیریم؟!»

من در آن روزها هنوز پان ایرانیست نشده بودم و توجهی هم به این مسائل نداشتم. ولی درست یک هفته پس از چاپ آن مقاله، شنیدم که گروهی نوجوان به دفتر نشریه‌ی «نیسان» رفته و میز و سندلی‌های آن را شکسته و بایگانی آن را درهم ریخته و گریخته‌اند.

روشن بود که آن‌ها جز پان ایرانیست‌ها نبودند. و بگفته‌ی خودشان ناشران نشریه‌ی «نیسان» را گوشمالی داده بودند. چون بر روی دیوار نشریه نوشته بودند «انتقام مظهر عدل الهی است». از آن پس، مخالفان این گروه نوبنیاد بسیار دست به عصا راه می‌رفتند و از سویی دیگر تبلیغات پان ایرانیست‌ها گسترده‌تر شد. و چون سخنان آنان ریشه در، خواست‌های درونی و تاریخی ایرانیان و نوجوانان ۱۸ تا ۲۸ ساله داشت، این گروه از اجتماع که باقتضای سن دارای احساس‌های تند و پرشور بودند، به سوی این مکتب کشانیده شدند.

درست است که شعار «فلات ایران به زیر یک پرچم» در آن روزها دست‌نیافتنی و شاید خنده‌آور بود، اما امروز که تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان و... و... خود را از زیر بار ننگ بردگی روس‌ها بیرون کشیده‌اند، و سازمان‌های ملت‌گرایی که خواستار یگانگی با دیگر پارسی‌گویان شده‌اند، در برخی از آن‌ها پدید آمده، و در شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان تندیس ده متری فردوسی بزرگ و رودکی پارسی‌گوی را برپا داشته‌اند، و در پای تندیس فردوسی نمایشنامه‌ی رستم و سهراب را زنده می‌کنند، پی می‌بریم که سخن پان ایرانیست‌ها چندان هم بی‌پایه نبود. و اگر امروز ما یک رژیم مردمی و نیرومند داشتیم، چه بسا که با استقلال تاجیکستان و ترکمنستان و گرجستان و ازبکستان و ایران (جمهوری آذربایجان)، بخشی از این آرزوها جامه‌ی حقیقت بخود می‌پوشید.

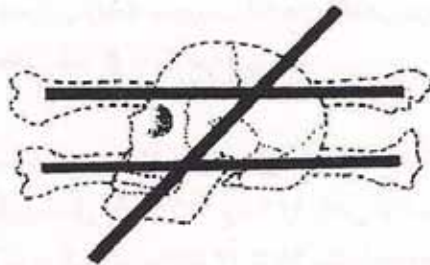
مگر آلمان خاوری و باختری یکی نشدند؟ مگر یمن شمالی و جنوبی بهم نیبوستند؟ مگر ویتنام

شمالی و جنوبی (با همه ی کوشش آمریکا در پیشگیری از آن) یکپارچه نشدند؟ و مگر سخن از یکی شدن کره ی شمالی و جنوبی نیست؟ چگونه است که این‌ها ستودنی هستند، ولی سخن پان ایرانیست‌ها بی پایه بود؟

بهر روی، در روز ۱۵ شهریور ۱۳۲۶ مکتب پان ایرانیست پایه گذارده شد و فعالیت خود را آغازید، و کار خود را پی گرفت. ولی تازه آغاز ماجرا بود، و کمتر کسی می دانست که «گروه انتقام» یا بگفته ی دیگر «انجمن» هنوز از میان نرفته، و نقش ساز است. زیرا همانگونه که در بالا آمد، تنی چند از هموندان انجمن در پایه گذاری این سازمان، و نگرش پیوسته بر آن، نقش و حضور داشتند، بی آن که خود را آفتابی کنند.

مکتب پان ایرانیست نیز همانند «انجمن» نشانی را برای خود برگزید که خود این نشان، بهترین گواه بر زیر نفوذ بودن پنهانی «مکتب» و فرمانبری آن از «انجمن» بود. نشان یادشده، همان (☞) بود.

بنیادگذاران مکتب در توجیه و انگیزه ی گزینش این نشان که در دانش هندسه بمعنای «مخالف» آمده است، می گفتند که چون ما مخالف هر گونه سازش با بیگانه و مزدور بیگانه و مخالف با هر جنبش ضد ملی و ضد ایرانی و مخالف با هر نوع گذشت و چشم پوشی از گناه خائنان هستیم، این نشان را برگزیدیم. ولی در حقیقت این نشان، محور همان شکل دو استخوان موازی اسکلت ران، و نیمرخ جمجمه ای بود که آرم «انجمن» را تشکیل می داد.



مکتب پان ایرانیسم، گذشته از گزینش نشان بالا، پرچمی را نیز برای خود برگزید که آن را پرچم مکتب (یا پرچم سازمانی) نامید. ضمن آن که پرچم سه رنگ و نشان شیر و خورشید ایران را بگونه ای جدا، بعنوان پرچم رسمی کشور ایران باور داشت، و آن را ورجاوند و بزرگ می شمرد. پرچم مکتب پان ایرانیسم عبارت بود از یک زمینه ی سراسر «سبز» که در وسط آن یک دایره ی سفید قرار داشت و درون دایره سفید، نشان «☞» برنگ «سرخ» نقش بسته بود. آنگاه از بالای محل اتصال پارچه به چوب آن، یک نوار سیاه بگونه ی مایل به گوشه ی پایینی لبه ی بیرونی



پارچه‌ی پرچم کشیده شده بود. که دایره را قطع نمی کرد. بگفته‌ی دیگر، پرچم حزبی مکتب پان ایرانیست، از همان سه رنگ «سبز و سپید و سرخ» درفش ایران مایه گرفته بود، و نوار سیاه رنگ نیز نشانه‌ی آن بود که «پان ایرانیست‌ها» تا زمانی که بخش‌های جدا شده از خاک ایران بهم نیوسته اند، سوگوارند. سوگوار این جدایی‌ها.



نخستین جلسه‌ی مکتب پان ایرانیسم در خانه‌ی علیمحمد لشکری در خیابان شاپور، روبروی خیابان فرهنگ برپا شد. و چون مأموران آگاهی و رکن دوم ستاد ارتش از آن آگاه بودند (زیرا به باور گروهی، رزم‌آرا خود از همه‌ی چند و چون کار، آگاه و «انجمن» را وادار کرده بود که سازمانی بصورت علنی برپا دارد)، بنیادگذاران بر آن شدند که برابر با قانون ثبت تشکیلات و احزاب سیاسی، با یک نامه‌ی رسمی، مراتب را به وزارت کشور و اداره‌ی آگاهی اطلاع دهند و تشکیلات یادشده را بنام «مکتب پان ایرانیسم» ثبت کنند. کسانی که نامه‌ی یادشده را امضا کرده و برای دولت فرستادند عبارت بودند از: محسن پزشکپور، محمد رضا عاملی تهرانی، فرید سپانلو، محمد مهرداد، علیمحمد لشکری، منوچهر تیمسار کازرونی و علینقی عالیخانی. در آن زمان، شخصی بنام «مرتیپ‌زاده» سرپرست اداره‌ی آگاهی بود، و بعدها روابط او با پزشکپور نقش ساز رویدادهایی شد که به آن خواهیم رسید.

گفتم که برپایی پان ایرانیسم همزمان با آغاز جنبش ملی شدن نفت و بالا گرفتن تب ملت‌گرایی ایرانیان بود. و بهمین انگیزه سال‌های ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ را می‌توان سال‌های شکوفایی این سازمان نوپا دانست. زیرا گروه گروه نوجوانان ۱۶ تا ۲۵ ساله (چه دختر و چه پسر) به آن می‌پیوستند.

سازمان یادشده، نام حوزه‌های حزبی خود را «نیرو» گذارده بود، و بازهم به پیروی از «انجمن» (گروه انتقام) برای هر هموند خود یک نام ساختگی بر می‌گزید که به آن «نام سازمانی» می‌گفتند، و در صورت جلسه‌های «نیرو» نام‌های سازمانی آنان نوشته می‌شد. نه نام‌های راستین‌شان.

بجای «سلام»، «دروود» یا «پاینده ایران» می‌گفتند و بجای «خدانگهدار»، عبارت «پاینده

ایران» را بر زبان می‌راندند. همچنین از بردن نام آقا یا خانم پرهیز می‌کردند و به هموندان مرد «سرور» و به هموندان زن «دوشیزه» یا «بانو» می‌گفتند. از این گذشته اگر کسی درخواستِ هموندی می‌کرد، او را بسادگی و بی‌درنگ، به درون سازمان راه نمی‌دادند. بلکه می‌باید در «نیروی آمادگی» نام نویسی کند، و پس از دیدن آموزش‌های شایسته و فراگیریِ آرمان‌های پان ایرانیسم و شرکت در کلاس‌های «آرمان‌شناسی» و سپس، گذراندن یک آزمایش کتبی (که پرسش‌های گوناگونی در زمینه‌ی باورهای پان ایرانیسم، شناخت کمونیسم و اندکی از تاریخ ایران، در آن‌ها گنجانیده شده بود)، در صورت پذیرفته شدن، در برابر پرچم ایران و قرآن و یا یک کتاب آسمانی که مورد باور درخواست‌کننده بود، سوگند می‌خورد که تا پای جان برای رسیدن به آرمان خود بکوشد و هرگز به آن خیانت نکنند. دوره‌ی «آمادگی» از دو تا چهار ماه به درازا می‌کشید. و آن‌گاه درخواست‌کننده می‌توانست به هموندیِ یک «نیرو» (حوزه) درآید.

در پایان این بخش یادآور می‌شوم که در آغاز کوشش‌ها، هیچکس رهبر نبود و عاملی تهرانی مسئول کانون آرمان‌شناسی. پزشکپور دبیر مسئول. عالیخانی مسئول بخش تاریخ و سیاست. تجدد مسئول بخش تبلیغات. فریور مسئول امور دانشجویان. طبیب مسئول نشریات دست‌نویس و شعارهای دیواری و صدیقی مسئول بخش شهرستانها (که تازه بنیادگذارده شده بود) شدند چندی بعد که پزشکپور به سربازی رفت. فریور موقتاً دبیر مسئول شد.